

# شهد شیرین آزادی

وقایع داستان، در سال ۲۰۲۶ میلادی رخ می‌دهد. «مارتی» و خانواده‌اش، در یک کلونی انسانی، در جایی که بر کره ماه به منظور تحقیق ساخته شده است، زندگی می‌کنند. برای مارتی، زندگی در کره ماه، با وجودی که سعی شده فضای آن شبیه زمین باشد، بسیار کسل‌کننده است. خصوصاً وقتی که «پُل» دوست صمیمی او هم به زمین می‌رود. مارتی، جای خالی دوستش را با «استیو» که یتیم و کم و بیش ناسازگار است، پر می‌کند. استیو که بسیار کنجکاو است بداند در خارج از حباب چه می‌گذرد، بالاخره مارتی را تحریک می‌کند تا با مهنوره از مرز تعیین شده خارج از حباب عبور کنند. مارتی، با وجودی که می‌داند این کار تنبیه سختی در پی دارد نمی‌تواند با استیو مخالفت کند. بعد از مدتی، آنها به اولین ایستگاه قدیمی که ۷۰ سال پیش به طور آزمایشی ساخته شده می‌رسند. مارتی دفترچه خاطراتی پیدا می‌کند که در آن، از گلی تومنند صحبت شده است. او و استیو برای یافتن گل، به محل ذکر شده می‌روند که ناگهان در غاری زیرزمینی سقوط می‌کنند. غار که هوای قابل استنشاقی دارد، پوشیده از گیاه است و از چند غار تو در تو تشکیل شده است. آنها آن‌جا با مرد جوانی برخورد می‌کنند که خود را «ژگود» همان مرد مفقود شده هفتاد سال پیش و صاحب دفترچه خاطرات، معرفی می‌کند.

مارتی و استیو، متوجه می‌شوند که ژگود، گیاهی نورانی و هوشمند را پرستش می‌کند که خالق آن هوای سالم، دریاچه و باغ میوه است و از خرد فوق‌العاده‌ای برخوردار است. گیاه سعی می‌کند به بهترین وجه، امکانات رفاهی آنها را تأمین کند؛ گرچه با خروج آنها مخالف است. مارتی که دلنگ خانوادهاش است، با وسوسه آسایش و عمر جاویلان مقابله می‌کند. او متوجه می‌شود که میوه‌های بسیار خوشمزه باغ، آنها را بی‌خیال و هرچه بیشتر به گیاه وابسته می‌کند. سرانجام، مارتی با راضی کردن استیو که چندان تمایلی به ترک غار ندارد، با ممنوعیت از غار خارج می‌شوند. اما ژگود، در وسط راه حاضر به همراهی آنها نمی‌شود و به غارها و نزد گیاه برمی‌گردد. استیو و مارتی هم با وجودی که می‌دانند تنبیه می‌شوند، عهد می‌کنند تا برای حفظ حیات گیاه، در مورد آن چه بر آنها گذشته، با ساکنان حباب صحبتی نکنند.

○ شیدا رنجبر



- عنوان کتاب: غارهای فراموشی
- نویسنده: جان کریستوفر
- مترجم: حسین ابراهیمی (الوند)
- ناشر: قدیانی، کتابهای بنفشه
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۴۴۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۲۰۰ صفحه
- بها: ۸۰۰ تومان

## بهشت

بهشت «گیاه» شاید آرزوی دیرینه بسیاری از انسان‌های خود فریب باشد. رفاه و آسایش، عمر جاویلان، لذایذ روحی که در عبادت گیاه متجلی می‌شود و مهمتر از همه، دست یازیدن به آنها، بدون این که در ازای چیزی باشد.

اما این بهشت کاذب با بهشت مطلوب انسان‌های وارسته متفاوت است. دنیای آخرت، دنیای پادشاه و مجازات است. راه‌یابی به بهشته چیزی نیست جز نتیجه اعمالی که خود مسؤول آنها هستیم و برای ورود به آن، برخلاف دنیای گیاه، هیچ کلید دیگری وجود ندارد. لازمه ورود به بهشته کردار ما و حتی فراتر از آن، «فَس» نیک ماست. و این تا آنجا در نزد آفریننده آن ارزش پیدا می‌کند که پیامبر او، محمد (ص) می‌فرماید: «هرچیزی راهی دارد و راه بهشته دانش است.»

شاید بهشت گیاه، ابتدا جذاب جلوه کند، اما با کمی دقت به واقعیتی بسیار هولناک پی می‌بریم. این بهشت چیزی نیست جز زندانی که روح تو را در بند می‌کشد، تو را مسخ می‌کند و به آن چنان استحالته‌ای می‌کشاند که بزرگترین نعمت خود یعنی آزادی را هم فراموش می‌کنی.

## انتخاب

ژان کریستوفر، خوانندگان را با گونه‌ای فرهیختگی دقیق و پروسواس، به سمت انتخابی والا راهنمایی می‌کند: «عبادت از آن کیست؟» از آن کسی که خلق می‌کند، اما از مخلوقش کمال هم می‌خواهد. «هو هم اوست که ما را از جاهلیتی که در آن بودیم، به نظامی درآورد که سامان‌مان داد و به سوی کمالی سزاوار سمت داد.» و این کمال، چیزی نیست جز شناخت و رهایی؛ شناخت از خالق واقعی و رهایی از آن‌چه ما را از او دور نگه می‌دارد.

کریستوفر، در جایگاه پرچمدار آگاه این شناخت  
[شناخت خود]، دست خواننده بی هدف و سردرگمش را  
در دست می‌گیرد  
و با کمک تفکری شکل گرفته در محیط خانوادگی،  
از هزار توی خُماری و ناآگاهی غارهای لوتوس،  
امن و امان رد می‌کند



برود. گرچه حباب برای او محیطی تصنعی و به دور از لذت‌های واقعی است، با این حال، بر  
بی‌خبری و بی‌هویتی ارجحیت دارد.

#### حرف اول

کریستوفر که به خوبی، با روح سرکش و آزادی‌طلب انسان‌ها آشناست می‌داند که برای  
دریغ کشیدن آن، از هیچ ترفندی جز مسخ و استحاله نمی‌تواند استفاده کند (اتفاقی که در  
چندین داستانش با آن روبه‌رو می‌شویم)؛ گرچه این روش در گذشته هم مورد استفاده قرار  
گرفته است. بنابراین، حرف اول را در داستان، تخیل نو آمیخته با اسطوره‌های کهن می‌زند که  
چاشنی خوش‌طعم آن، رسیدن به آزادی فطری انسانی است.

«ولیس» در میانه سفر خود در جست و جوی پدر، به جزیره‌ای می‌رسد: «نون را برگزیده  
و سومی را که پیام‌آوری بود، با ایشان توأم کرده بودم. چون همان دم روانه شدند، رفتند با  
لوتوس خوران درآمیختند. ایشان هیچ خواستار مرگ شدن نبودند اما لوتوس (گیاهی که به آن  
نیلوفر سفید مصر و به تخم آن باقلای مصر می‌گویند)، برای خوردن به ایشان دادند. به این  
گونه هر کس میوه آن را که به شیرینی انگبین است بخورد، دیگر نمی‌خواهد آگاهی بیابد  
و بازگردد. آن‌جا در میان لوتوس خوران بماند لوتوس بخورد و بازگشت را فراموش کند. و من  
ناگزیر شدم ایشان را به زور، با چشمان پراشک به کشتی‌ها بازگردانم. ایشان را با خود کشیدم  
و در اندرون کشتی، در زیرنشین‌ها بستم و در این میان، همراهان دیگر را که با من هم‌پیمان  
مانده بودند، واداشتم که شتابان بر کشتی‌های تندرو خود بنشینند؛ از ترس آن که مبادا کسی  
از ایشان لوتوس بچشد و بازگشت را فراموش کند.»<sup>۵</sup>

کریستوفر، در داستانش، شمار می‌دهد، نصیحت می‌کند اما در مقابل، مثالی زننه را هم  
در جلوی چشم خوانندگانش به نمایش می‌گذارد؛ «ژگود» تجلی ملموس این مثال است.  
نمایش عجز ژگود، آن چنان خواننده را متقلب می‌کند که دیگر دیالوگ‌های شعارگونه مارتی  
هم نمی‌تواند حس او را مختوش کند.

«خوشنودی شما بخشی از هماهنگی ماست.»<sup>۶</sup> ژگود، حالا دیگر جزئی از این «ها» است.  
به همان اندازه وابسته به گیاه که گیاه وابسته به او. ژگود که دیگر تمامی آن‌چه را که بیانگر  
هویت انسانی‌اش است، در اختیار گیاه قرار داده به ناچار برمی‌گردد. اما مارتی، به راهش ادامه  
می‌دهد؛ گرچه شک می‌کند و این شک را به خواننده هم انتقال می‌دهد؛ همان برخورد  
نوگانه‌ای که باز در بسیاری از داستان‌های ژان کریستوفر، شاهد آن هستیم. با وجود این،  
نویسنده آن‌چنان شاهد شیرین آزادی را در طول داستان به خواننده‌اش چشاند است که با  
اطمینان خاطر، می‌داند آن‌ها هم در مقابل این نسک، انتخاب دلخواه او را خواهند داشت و  
عاقبت، رستگار خواهند شد. «آسایش و آرامی ادعایی گیاه چیزی جز مرگ نیست؛ چرا که  
هر انسانی، اگر خویشتن خویش و آن چه هست درحقیقت زنده نیست.»<sup>۷</sup>

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نهجه‌التصاحه
- ۲- نهجه‌البلاغه
- ۳- اسم واقعی کتاب «غارهای لوتوس» است که در ترجمه بنا به تشخیص مترجم به غارهای فراموشی تغییر  
کرده است. بی‌شک، کریستوفر تم اصلی این داستان را از اسطوره‌های موجود در فرهنگ خود گرفته است. این کار  
ایته که قابل تقدیر است اما مع از آن نمی‌شود که ما آن را با فرهنگ خود تطبیق ندهیم. چه‌بسا با این کار، به ارزش  
معنوی کتاب افزوده شود.
- ۴- از احادیث حضرت علی (ع)
- ۵- هومر، اودیسه، سعید نفیسی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۳۷، چاپ دهم ۱۳۳۳، ص ۵۷۶.
- ۶- غارهای فراموشی، ص ۱۲۷.
- ۷- Ibid. P ۵۷۰-۷

ژان کریستوفر، هیچ‌گاه در داستان‌هایش،  
تکنولوژی را نفی نمی‌کند.

او تکنولوژی را زاینده تخیل

و شعور لجام‌گسیخته انسان می‌داند

و گرچه بارها پیش‌بینی کرده است که این تکنولوژی،

سرانجام انسان را به نابودی می‌کشاند،

به سبب عطش انسان در فراگیری علم،

راهی جز گام نهادن در این مسیر برای او متصور نمی‌شود

#### شناخت

و اولین قدم برای رسیدن به چنین شناختی، شناخت از خود است. کریستوفر، در جایگاه  
پرچمدار آگاه این شناخت [شناخت خود]، دست خواننده بی‌هدف و سردرگمش را در دست  
می‌گیرد و با کمک تفکری شکل گرفته در محیط خانوادگی، از هزار توی خُماری و ناآگاهی  
غارهای لوتوس، امن و امان رد می‌کند.

مارتی، از آن‌جا که در خانواده‌ای به کفایت پر مهر و محبت بزرگ شدم برخلاف استیو  
یتیم که خود را بی‌پناه و بی‌تکیه‌گاه می‌بیند، به راحتی، نوری را که جاده آزادی را بر او روشن  
می‌کند تشخیص می‌دهد و در راه عبور از این جاده است که به شناخت واقعی‌تری از خود  
می‌رسد. او که همیشه خود را ضعیف‌تر از استیو می‌دانسته، حال درمی‌یابد که درمقابل با  
بحران‌ها، از آنجا که به سبب زیستن در خانواده از احساس ایمنی و ارضای خاطر روانی کافی  
برخوردار است، دارای تعقلی امیدوارانه‌تر و مثبت‌تر است؛ به طوری که حتی می‌بینیم در  
انتهای داستان، این استیو است که عاجزانه سؤال می‌کند و او قاطعانه جواب می‌دهد و تصمیم  
می‌گیرد. «وقتی زندگی فراز و نشیب پیدا می‌کند، انسان‌ها خود را می‌شناسند.»<sup>۲</sup> مارتی تا در  
چنین موقعیت سرنوشت‌سازی قرار نمی‌گرفت، هیچ‌گاه نمی‌توانست به شناختی واقعی از  
خود برسد.

و پس از این است که گام بعدی، با تمام مصائبش، لذتبخش جلوه می‌کند.

#### آزادی

رابطه مارتی با مادرش، بسیار صمیمانه‌تر است تا با پدرش. از آن‌جا که مارتی، اسارت  
روح را نمی‌تواند بپذیرد و معتقد به اصالت بشریت است، هنگامی که در غار، به سر می‌برند،  
چهره مادرش را که نمادی است از کره زمین و انسانیت، با تمام وابستگی‌های آن، به خاطر  
می‌آورد. انسان گرفتار در هزار توی تکنولوژی، شاید زندگی پیچیده‌تری بیابد اما هیچ‌گاه نباید  
هویت خود را فراموش کند. تنها چیزی که امید آزادی از این هزار تو را به او می‌دهد همین  
هویت اوست؛ هویتی که در طول تاریخ بشریت شکل می‌گیرد. انسان بدون آداب و رسومش،  
بدون هنرش، بدون دینش و بدون خاطراتش، هیچ چیز نیست.

ژان کریستوفر، هیچ‌گاه در داستان‌هایش، تکنولوژی را نفی نمی‌کند. او تکنولوژی را  
زاینده تخیل و شعور لجام‌گسیخته انسان می‌داند و گرچه بارها پیش‌بینی کرده است که این  
تکنولوژی، سرانجام انسان را به نابودی می‌کشاند، به سبب عطش انسان در فراگیری علم،  
راهی جز گام نهادن در این مسیر برای او متصور نمی‌شود. هشدار او نه به تکامل تکنولوژی،  
بل به افت نفس بشریت است. به همین سبب است که مارتی را وامی‌دارد تا غارهای جهالت  
انسان‌های نخستین (مکانی آشنا در بسیاری از داستان‌های او) را ترک کند و به سمت حباب